فهرست

[مقدمه 2](#_Toc86148852)

[مبحث پنجم: وجوب یا استحباب قاعده 2](#_Toc86148853)

[احتمال اول: وجوب 2](#_Toc86148854)

[احتمال دوم: استحباب 2](#_Toc86148855)

[احتمال سوم: وجوب و استحباب به کمک تعارض هیئت و ماده 4](#_Toc86148856)

[احتمال چهارم: وجوب و استحباب به کمک قرینه داخلی 4](#_Toc86148857)

[مبحث ششم: انتظارات متعارف یا اعم؟ 6](#_Toc86148858)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / اکرام و تحقیر

# مقدمه

ظاهراً پنجمین دلیل از ادله اکرام عبارت بود ازآنچه امروز به‌عنوان قاعده طلایی نامیده می‌شود. در این مبحث عرض کردیم گرچه ابتدا نگاهمان این بود که یکی از ادله اکرام بررسی می‌شود اما به‌عنوان اهمیت مسئله و اینکه خودش قاعده‌ای عامه از روابط اجتماعی است بحث را مقداری بازتر کردیم و به ابعاد مختلف قاعده بنا شد بپردازیم. بعد مرور ادله قاعده احبب لغیرک ما تحب لنفسک داشتیم جهاتی از بحث را مطرح کردیم. چهار مبحث در ذیل قاعده موردبحث قرار گرفت. به جهات دیگر بحث می‌پردازیم.

# مبحث پنجم: وجوب یا استحباب قاعده

بررسی این سؤال است که از این قاعده وجوب استفاده می‌شود یا همان استحباب و رجحان است. آنچه در این روایات ملاحظه کردید در باب 122 احکام عشرت که بیشترین روایات به شکل تجمیعی در این باب بود تعابیر امری بود. عنوان باب هم وجوب اداء حق المؤمن و جمله من حقوقه الواجبه و المندوبه است. نظر صاحب وسائل هم روشن نمی‌شود وجوب می‌گویند یا ندب. هفت هشت روایت در این باب بود که به بحث ما ارتباط داشت. سؤال ما در مبحث پنجم این است که این قاعده مفید وجوب است یا رجحان عام را بیان می‌کند؟

## احتمال اول: وجوب

احتمال اول این است که بگوییم وجوب. چون تعابیر مختلفی داریم ازجمله تعابیری که مشتمل بر امر است احبب لغیرک ما تحب لنفسک یا تعابیری که مشتمل بر امر نیست بلکه خبر در مقام امر است. مثلاً در روایت نوزدهم باب که مشتمل بر امر است می‌گوید: «أَحِبَّ أَخَاكَ الْمُسْلِمَ وَ أَحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اكْرَهْ لَهُ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ»[[1]](#footnote-1). اینها ممکن است حمل بر وجوب بشود. نامه 31 نهج‌البلاغه هم امر است. ظهور امر هم طبعاً در وجوب است. این شواهدی بود که می‌شد از آنها وجوب را استفاده کرد که امر است یا احیاناً جملات خبریه‌ای که در مقام انشاء است. جمعی از روایات ازا ین قبیل است و نمونه‌اش را ذکر کردیم.

## احتمال دوم: استحباب

نقطه مقابل اینکه بگوییم وجوب نیست بلکه همان ندب را می‌گوید. شواهدی که برای این می‌شود ذکر قرائنی است که می‌رساند مفید وجوب نیست. روایت هفتم روایت معلی ابن خنیس است. «قُلْتُ لَهُ مَا حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ قَالَ لَهُ سَبْعُ حُقُوقٍ وَاجِبَاتٍ مَا مِنْهُنَّ حَقٌّ إِلَّا وَ هُوَ عَلَيْهِ وَاجِبٌ إِنْ ضَيَّعَ مِنْهَا شَيْئاً خَرَجَ مِنْ وَلَايَةِ اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِ نَصِيبٌ تا اینجا مفید همان وجوب است. اما دنباله‌اش مفید استحباب است قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا هِيَ قَالَ يَا مُعَلَّى إِنِّي عَلَيْكَ شَفِيقٌ أَخَافُ أَنْ تُضَيِّعَ وَ لَا تَحْفَظَ وَ تَعْلَمَ وَ لَا تَعْمَلَ قُلْتُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ قَالَ أَيْسَرُ حَقٍّ مِنْهَا أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهَ لَهُ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ»[[2]](#footnote-2) این تعبیر با وجوب سازگار نیست. علی­رغم اینکه حضرت می‌گوید واجبات است اما حضرت می‌گوید می­ترسم نتوانی عمل کنی. معلوم می‌شود امور رجحانی است نه الزامی. اگر الزامی بود حضرت باید بیان می‌کردند.

سؤال:آیه قرآن می‌گوید **﴿لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْياءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُم﴾**‏[[3]](#footnote-3) می‌آمدند از پیامبر سؤال می‌کردند و پیامبر مجبور بود حکم را بگوید و حکم وجوب بود بعد می‌گفت سؤال نکنید که خودتان در زحمت نیفتید. اینجا هم شاید همین‌طور باشد.

جواب: این آیه معلوم نیست این باشد. آیه مربوط به امور اخباری در عالم است معلوم نیست بحث احکام باشد اصل این است که احکام را بیان کنند به‌صرف اینکه کسی مشکلی در کارش است آن را امساک کنند خلاف قاعده است. اصل این است که حکم را بیان کند. این‌همه سؤالات از دیات تا جاهای دیگر آمده و مشقت زیادی دارد و حضرت جواب می‌دهند. مواردی از این قبیل داریم که حضرت امساک می‌کنند و رفت‌وبرگشت دارند و حضرت امساک می‌کنند تا جواب دهند.

سؤال: آیه شاید ابتدای تشریع را بگوید و قابل قیاس نیست.

جواب: حال باید آیه را بحث کرد ولی شأن امام بیان احکام است اگر جایی نمی‌گویند یا به خاطر تقیه است یا به خاطر الزامی نبودن است یا به خاطر جا انداختن حکم.

سؤال: ما از قرائن خارجیه می‌دانیم وجوب نیست مثل هبه دادن

جواب: جواب همیشگی ماست

سؤال: تقیه شامل موارد عمومی است و در مجلسِ خصوصی تقیه نبوده

جواب: مگر اینکه موردی باشد که تقیه‌ای است. تقیه موردش این است که شخصی که مخالف است وجود دارد چه سائل چه غیر سائل.

اگر این شاهد به‌تنهایی بود ممکن بود جواب داده شود. چون امساک حضرت نهایی نبوده بلکه قبل امام صادق هم گفته‌شده بوده. اگر نگوییم درآیات اشعاراتی بوده در روایات بوده. ازجمله در کلمات امیرالمؤمنین. معلی ابن خنیس هم راوی مطلعی بوده. ازاین‌جهت امساک در رفت‌وبرگشت به خاطر این است که حضرت می‌خواستند مسئله را جا بیندازد. برای اوقع در نفوس شدن حضرت می‌گوید نمی‌توانی عمل کنی و نگویم بعد طرف می‌گوید بگویید. اولین را ایسر حق منها می‌گوید. این شاهدی است که ممکن است استفاده ندب شود ولی ممکن است جواب داده شود که امساک در تعبیر شاید برای جا انداختن مسئله باشد.

نکته دیگر برای عدم وجوب این است که اینجاها ارتکازاتی و مناسبات حکم و موضوعی وجود دارد که نمی‌توان حمل بر وجوب کرد. این از قرائنی است که فقها خیلی اعتماد دارند. می‌گویند اخلاقی است و شأنش وجوب نیست. سیاق روایات همین‌طور است برخی از چیزهایی که آمده قطعاً الزامی نیست لذا مناسبات حکم و موضوع وجوب را تضعیف می‌کند. مثلاً «حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يَشْبَعَ وَ يَجُوعُ أَخُوهُ وَ لَا يَرْوَى وَ يَعْطَشُ أَخُوهُ وَ لَا يَكْتَسِيَ وَ يَعْرَى أَخُوهُ فَمَا أَعْظَمَ حَقَّ الْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَ قَالَ أَحِبَّ لِأَخِيكَ الْمُسْلِمِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ إِنِ احْتَجْتَ فَسَلْهُ وَ إِنْ سَأَلَكَ فَأَعْطِهِ لَا تَمَلَّهُ خَيْراً وَ لَا يَمَلَّهُ لَكَ كُنْ لَهُ ظَهْراً فَإِنَّهُ لَكَ ظَهْرٌ إِذَا غَابَ فَاحْفَظْهُ فِي غَيْبَتِهِ وَ إِذَا شَهِدَ فَزُرْهُ وَ أَجِلَّهُ وَ أَكْرِمْهُ فَإِنَّهُ مِنْكَ وَ أَنْتَ مِنْهُ»[[4]](#footnote-4)

لذا سیاق این روایات از جمله احب لاخیک ما تحب لنفسک به نحوی است که وجوب را نمی‌رساند.

سؤال: برای خواص هم همین است؟

جواب: این خواص می‌شود. یعنی در دایره محدودی حقوق ویژه‌ای را بیان می‌کند. انسان‌هایی که می‌خواهند خیلی مقید باشند.

سؤال: در سیاق چیز واضحی وجود دارد که ندبی باشد؟

جواب: بله اینکه «لَا يَشْبَعَ وَ يَجُوعُ أَخُوهُ وَ لَا يَرْوَى وَ يَعْطَشُ أَخُوهُ». «إِذَا شَهِدَ فَزُرْهُ» اینها فتوای به وجوب نمی‌دهند. می‌گوید جاریه‌ات را بفرست کارهایش را انجام دهد تشییع‌جنازه‌اش بروید اینها نشان استحباب است.

پس از طرفی احتمال وجوب است به خاطر وجود امر یا جملات خبریه در مقام انشاء یا تأکیداتی که آمده ایسر حق و خود تعبیر حق ظهور اولیه‌اش وجوب است. تعبیر واجبات. اینها چندین شاهد برای افاده وجوب است. در نقطه مقابل برای ندب و رجحان بودن هم شواهدی عرض کردیم مثل‌اینکه در سیاقی است که بخشی از آنها یا تعدادی واجب نیستند. امساک در پاسخ هم حضرت داشتند که ممکن است مفید ندب باشد. برخی قرائن لبیه و اینها هم ممکن است افاده ندب بکند. مثلاً اینکه احب له ما تحب لنفسک اگر وجوب باشد معنایش خیلی چیزهایی است که انسان یقین دارد واجب نیست. تمام انتظاراتی که تو داری آنها را برای دیگران برآورده بکن.

## احتمال سوم: وجوب و استحباب به کمک تعارض هیئت و ماده

پس هم شواهدی برای وجوب است هم ندب. اما احتمال سوم هم این است که همیشه می‌گفتیم اینجا تعارض ماده و هیئت است و یکی از راه‌های حل این تعارض این است که این حمل بر وجوب می‌شود و آنجاهایی که می‌دانیم با قرائن از وجوب دست برمی‌داریم. ظهور اولیه را حفظ می‌کنیم قرائن ندبی هم قرائن تامی نیست حلش این است که حمل بر وجوب می‌شود مگر جایی که دلیل خاصی اقامه شود. نهایتاً اینکه با تعبیر دقیق‌تری امر استعمال در هر دو شده.

## احتمال چهارم: وجوب و استحباب به کمک قرینه داخلی

اما ممکن است نکته دقیق‌تری کسی طرح کند و آن اینکه احتمال سوم را تقویت می‌کند و اینکه می‌گوید احب لغیرک ما تحب لنفسک. رنگ و لون و کیفیت احب لغیرک همانی است که دوست داری برای تو اقدام کنند. آنی که دوست داری برایت اقدام کنند قبل از شرع این انتظارات مراتب دارد. یکی انتظارات ضروری است مثل عدم اهانت و ضرب‌وجرح. چیزهای زائدی هم این است که انسان انتظار دارد و عقل می‌فهمد که انتظار ثانوی است نه اولی و در حد لزوم نیست مثل پول قرض دادن. خوب است اما الزامی را عقل نمی‌فهمد. لذا ممکن است بگوییم روح این جمله می‌گوید آنچه از دیگران انتظار داری در ارتباط با آنها انجام بده. ملاک انجام تکالیف در ارتباط با دیگران این است که تو چه انتظاری داری. دلیل می‌خواهد کیفیت انتظار را هم بیان کند. هرچه انتظار داری به همان درجه که انتظار داری برای دیگران هم انجام بده. احب لغیرک ما تحب لنفسک علاوه بر اینکه عنوان عمل را بیان می‌کند میزان و کیفیتش را هم بیان می‌کند. این احتمال دقیقی در روایت است. فقط اکرام و اهانت و تعارف و تشریع را نمی‌گوید بلکه می‌گوید آنچه انتظار داری به همان میزان انتظار برای دیگران را هم اقدام کن. شاهدش «اجْعَلْ‏ نَفْسَكَ‏ مِيزَاناً فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ»[[5]](#footnote-5)‏ است. میزان همه جهات را می‌گیرد. اگر نمی‌خواهی انجام دهند تو هم انجام نده. انتظار الزامی داری تو هم ملزمی انتظار رجحانی داری وظیفه تو هم ندب و رجحان است. ملاک خودت هستی و انتظاری که داری. در همه تفاصیل در ایجابی و سلبی بودن و هم در کیفیت انجام. این انجام را توقع قاطع داری یا توقع رجحانی وظیفه خودت هم همان می‌شود.

لذا ما نیاز به بحث‌های فنی اصولی نداریم که بگوییم احبب در هر دو استعمال شده. درون خودش قرینه‌ای دارد که می‌گوید مواردی وجوب را افاده می‌کند مواردی را ندب. البته نمی‌شود به خود این استشهاد کرد که بگوییم وجوب را می‌گوید یا ندب. آن دیگری یا حکم عقل است یا حکم شرعی. این احتمال که شاید اولی باشد احتمال چهارم باشد می‌گوید از این روایت نمی‌شود وجوب و ندب را استفاده کرد بلکه باید از حکم عقل به دست آورد. آنجا که انتظار الزامی داری تکلیف خودت هم الزامی است و اگر انتظار رجحانی داری تکلیف تو هم رجحانی است. از جای دیگر باید به دست آورد که حکم عقل است یا احیاناً تکمله‌های شرعی.

سؤال: این هم جزء خود قاعده است...

جواب: بله. در مفاد روایت همین قرار دارد. به‌عبارت‌دیگر این جمله را دو جور می‌شود معنا کرد. یک‌بار اینکه می‌گوییم اصل فی‌الجمله آنکه انتظار داری برآورده بکن. ولی می‌گوییم انتظار با همه تفاصیل و دقائقش. انتظار رجحانی یا الزامی خودت هم انجام بده. خود قاعده بیانگر است. اما عقل می‌گوید انتظارت الزامی است یا رجحانی و خود روایت نمی‌گوید.

سؤال: احتمال پنجمی هم می‌شود با لحاظ مطلب‌های قبلی گفت. اینکه امر مستقل است یا نه.

جواب: اگر کسی بگوید احبب اخاک قاعده انتزاعی است یا تجمیع قواعد دیگر شبیه احتمال چهارم می‌شود.

سؤال: به‌عبارت‌دیگر بگوییم کیفیت امتثال اوامر دیگر است. اگر می‌خواهی درست برخورد کنی راه ساده «اجْعَلْ‏ نَفْسَكَ‏ مِيزَاناً» است

جواب: بله گفتیم ممکن است قاعده منهجی را برای تشخیص مقام اثبات موضوع می‌گوید. در این صورت از اساس فرق می‌کند و مولوی نیست. ولی گفتیم مولوی است و مضمون حقیقی دارد.

سؤال: انتظار واجب داشته باشد یعنی واجب فی‌الواقع؟

جواب: انتظاری که عقل می‌گوید درست است.

# مبحث ششم: انتظارات متعارف یا اعم؟

حاشیه‌ای می‌گویم اینکه سؤال دیگری اینجاست. «اجْعَلْ‏ نَفْسَكَ‏ مِيزَاناً فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ» یا به‌عبارت‌دیگر اینکه انتظاری که از دیگران داری همان انتظار را برآورده بکن ناظر به انتظارات متعارف در انسان‌های به هنجار و سالمی است که طبق عقل و عقلا کار می‌کنند یا انسان‌هایی که انتظارات زائدی دارند؟ آیا روایت می‌گوید اگر تو از انسان‌های وسواسی پرتوقع هستی که انتظارات زائد دارند باید همان‌گونه برای دیگران عمل کنی؟ به‌عبارت‌دیگر آیا هر شخصی با هر انتظاری که از دیگران داشت همان را برای دیگران برآورده بکند یا اینکه همان احتمال اول است یعنی انتظاراتی که انسان به هنجار به نحو متعارف از دیگران دارد باید همان‌ها را برآورده بکند. به نظر می‌آید میان دو احتمال، احتمال اول درست است یعنی انتظاراتی که بر مبنای متعارف عقلی و عقلانی است نه انتظاراتی که از طرف انسان‌هایی‌اند که دارای انتظارات زائد و ابتلائات روحی و روانی­اند.

سؤال:اگر آن یکی هم باشد اشکالی ندارد چون برای دیگران نمی‌خواهیم لازم کنیم. میگوییم انتظار زیادی از دیگران هم داریم برای خودت همین اندازه لازم است شاید باعث شود توقعات خودش هم کم شود.

جواب: این در صورتی است که بگوییم ارشادی است.

سؤال:نه. نمی‌خواهیم واجبی برای دیگران ایجاد کند می‌خواهد برای خودش واجب کند

جواب: بعید است که بگوید آنچه از دیگران انتظار داری حتی انتظار وسواسی باید در حق آنها انجام دهی.

سؤال: نکته‌ای دارد که به‌مرور او را از حالت وسواسی پایین بیاورد

جواب: این همان است که روایت را از بیان احکام پایین بیاورد و ارشادی کند. خودت را ملاک قرار بده و از جایگاه بیان احکام به جایگاه دیگری بیاورد. البته استعمال لفظ در اکثر از معنا جایز است و ممکن است آن را هم بگوید ولی بیشتر می‌خواهد تربیتش کند و اگر واقعاً این توقع را داری باید آن را در حق دیگران انجام دهی.

1. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص210، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب122، ح19، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/210/أخاك) [↑](#footnote-ref-1)
2. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص205، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب122، ح7، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/205/سبع) [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره مائده، آیه 101. [↑](#footnote-ref-3)
4. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص206، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب122، ح8، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/206/يشبع) [↑](#footnote-ref-4)
5. . [نهج البلاغه، صبحي صالح، ج1، ص397، نامه 31.](http://lib.eshia.ir/12092/1/397/مِیزَاناً) [↑](#footnote-ref-5)